

فاطمه (س)

بانوی مستقل

یکی از نکات برجسته و درخشان زندگی خدیجه داستان ازدواج او با پیغمبر (ص) است. بعد از آنکه شوهر اول و دوم خدیجه وفات نمودند، یک حالت استقلال و آزادی مخصوصی در آن بانوی بزرگ پیدا شد و همانند عاقل ترین و رشیدترین مردان به تجارت می پرداخت و تن به ازدواج نمی داد. با اینکه از جهت اصالت و نجابت خانوادگی و مال و ثروت فراوان، خواستگاران زیادی داشت و حاضر بودند مهریه های سنگینی بدهند و با وی ازدواج کنند، ولی او از قبول شوهر جدا "امتناع می ورزید. اما نکته جالب اینجاست که همین خدیجه ای که حاضر نبود به هیچ قیمتی، با سران و اشراف عرب و مردان ثروتمند ازدواج کند، با کمال شوق و علاقه حاضر شد با محمد که شخص یتیم تتاریخ خبر می دهد که خواستگاران متشخص و آبرومندی حتی از ملوک و ثروتمندان برایش می آمدند ولی به ازدواج راضی نمی شد، اما در مورد وصلت با محمد نه تنها راضی شد بلکه خودش با کمال اصرار و علاقه پیشش نهاد ازدواج نمود و مهریه اش را نیز در مال خودش قرار داد، به طوریکه این موضوع اسباب سخریه و سرزنش شد.

با توجه بدین مطلب که زنها معمولاً "به ثروت و تجملات زندگی خیلی علاقه دارند و نهایت آرزویشان این است که شوهر ثروتمند و آبرومندی نصیبشان گردد تا در خانه اش به آرامش و تجمل و خوشگذرانی سرگرم باشند، به خوبی روشن می شود که خدیجه در مورد ازدواج، اندیشه و افکار عالیتری داشته و در انتظار شوهر فوق العاده و شخصیتی برجسته ای بوده است. معلوم می شود خدیجه شوهر ثروتمند و پولدار نمی خواسته بلکه در جستجوی شخصیت برجسته روحانی بوده که جهانی را از گرداب بدبختی و جهالت نجات دهد.

تاریخ به ما خبر می دهد که خدیجه از بعض دانشمندان عصر خویش شنیده بود که محمد (ص) پیغمبر آخر الزمان است. و خودش بدان موضوع عقیده داشت. بعد از آنکه مدتی محمد را به عنوان کاروان تجارت انتخاب نمود - و شاید خود این عمل یک نوع آزمایشی بوده تا بدان وسیله در پیرامون اظهارات دانشمندان آزمایش کند - و

« مسیره » غلام خودش را ناظر جریان سفر قرار داد و ان غلام وقایع و حوادث شگفت آوری را از محمد برای خدیجه تعریف کرد ، آن بانوی شریف و رشید ، شخص مطلوب و گمشده اش را یافت . آن حضرت را احضار نمود و گفت : ای محمد من چون تورا شریف و امانتدار و خوش خلق و راست گو یافته ام ، میل دارم با تو ازدواج کنم .

محمد (ص) قضیه را با عموها و خویشان در میان نهاد . آنان به عنوان خواستگار نزد عموی خدیجه رفتند و مقصدشان را در ضمن خطبه ای اظهار داشتند .

عموی خدیجه که یکی از دانشمندان بود خواست پاسخ دهد ولی چون نتوانست به خوبی سخن بگوید ، خود خدیجه از غایت شوق با زبان فصیح ، گفت : ای عمو ! شما گرچه در سخن گفتن از من سزاوار ترید اما از خودم بیشتر اختیارم را ندارید . سپس عرض کرد : ای محمد ! خودم را به تو تزویج کردم و مهرم را در مال خودم قرار دادم . به عمویت بفرما برای ولیمه عروسی شتری بکشد .

تاریخ می گوید : خدیجه « ورقه » را واسطه قرار داد تا وسیله ازدواج بامحمد (ص) را فراهم سازد ، هنگامیکه ورقه به او بشارت داد که محمد و خویشان را به ازدواج راضی کردم ، خدیجه به پاس این خدمت بزرگ ، خلعتی به وی عطا کرد که پانصد اشرفی ارزش داشت .

وقتی محمد (ص) خواست از خانه خارج شود خدیجه عرض کرد : این خانه ، خانه تو و من کنیز تو هستم ، هر وقت خواستی به سرای خویش درآی .

این ازدواج برای پیغمبر اکرم خیلی ارزش داشت ، زیرا از یک طرف فقیر و تهیدست بود و به همین علت یا علل دیگر تا سن بیست و پنج سالگی نتوانست ازدواج کند . از طرف دیگر بی خانمان و تنها بود و احساس تنهایی می کرد و بوسیله این ازدواج مبارک ، هم نیازمندیش برطرف شد و هم یار و غمگسار و مشاور خوبی پیدا کرد .

بانوی فداکار

محمد (ص) و خدیجه یک کانون با صفا و گرم خانوادگی را تأسیس کردند . نخستین زنی که دعوت پیغمبر را اجابت نمود خدیجه بود . آن بانوی بزرگ تمام اموال و ثروت بی حد و حصر خویش را بدون قید و شرط در اختیار محمد (ص) قرار داد . خدیجه از آن زنان کوتاه فکری نبود که اگر اندک مال و استقلال برای خویش دید اعتنا به شوهر نکند و مالش را از او دریغ دارد . او چون از هدف عالی پیغمبر آگاه بود و بدان عقیده داشت تمام اموالش را در اختیار آن حضرت گذاشت و گفت : هر طور صلاح میدانی در راه اشاعه و ترویج دین خدا خرج کن .

هشام می گوید : « رسول خدا خدیجه را بسیار دوست می داشت و بدو احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد . آن بانوی رشید و روشنفکر ، وزیر و مشاور خوبی برای آن حضرت بود . نخستین بانویی که به او ایمان آورد خدیجه بود ، و مادامی که خدیجه زنده بود محمد (ص) همسر دیگری اختیار نکرد » .

حضرت پیغمبر می فرمود : « خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است » .

پیغمبر خشمناک شد و فرمود : به خدا سوگند ! خدا بهتر از او را به من نداده است . خدیجه هنگامی ایمان آورد که دیگران کفر می ورزیدند . مرا تصدیق نمود ، وقتیکه دیگران تکذیب می کردند . اموالش را به رایگان درر اختیار گذاشت وقتی که سایرین محروم می نمودند . خدا نسل مرا در اولاد او قرار داد . عایشه می گوید : تصمیم گرفتم بعد از آن ، خدیجه را به بدی یاد نکنم » . در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر (ص) نازل می شد عرض می کرد : سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو : خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است .

نخستین کانون اسلامی

نخستین خانواده اسلامی که در اسلام تأسیس شد خانه محمد (ص) و خدیجه بود . تعداد نفرات آن بیش از سه تن نبودند : محمد (ص) ، و خدیجه و علی (ع) . آن خانه کانون انقلاب اسلامی و جهانی بود و وظائف بسیار سنگینی را بر عهده داشت . باید با کفر و بت پرستی مبارزه کند . دین توحید را در جهان بسط و اشاعه دهد . در تمام جهان بیش از یک خانه اسلامی وجود نداشت ولی سربازان فداکار آن نخستین

پایگاه توحید ، تصمیم داشتند دل‌های جهانیان را فتح کنند و عقیده توحید را در جهان نفوذ دهند . آن پایگاه نیرومند ، از هر جهت مجهز و مسلح بود . محمد (ص) در رأس آن قرار داشت که خدا درباره اخلاقش می گوید : « اخلاق تو عظیم و بزرگ است » .

او خدیجه را بیش از حد دوست می داشت و به شخصیتش احترام می گذاشت . انس می گوید : « گاهی هدیه ای تقدیم پیغمبر می کردند ، می فرمود : به خانه فلان زن ببرید چون دوست خدیجه بود » .

مدیر داخلی و کدبانوی آن خانه ، خدیجه بود که به هدف محمد (ص) کاملاً ایمان داشت و در راه رسیدن به آن هدف مقدس ، از هیچگونه موشش و فداکاری دریغ نداشت . تمام ثروتش را در اختیار محمد گذاشت ، عرض کرد : این خانه و اموال تعلق به شما دارد و من کنیز و خدمتکار شما هستم . در موقع گرفتاریها محمد را دل‌داری می داد و در رسیدن به هدف امیدوارش می کرد . اگر کفار شکنجه و آزارش می دادند هنگامیکه داخل خانه می شد از مهر و محبت خدیجه برخوردار می گشت ، و از آن کانون گرم نیرو می گرفت . در پیرامون مشکلات و حوادث سهمگین ، با آن بانوی دانشمند و رشید مشورت می کرد .

آری فاطمه زهرا از چنین پدر و مادر فداکار و در چنین محیط با صفا و گرم خانوادگی به دنیا آمد .

ولادت فاطمه (س)

دوران آبستنی سپری شد و هنگام ولادت زهرا فرا رسید . خدیجه در پیچ و تاب درد واقع شد . کسی را نزد زنان قریش و دوستان سابقش فرستاد و پیغام داد : کینه های دیرینه را فراموش کنید و در این موقع خطرناک به فریادم برسید و در امر زایمان یاریم کنید . طولی نکشید که فرستاده خدیجه با چشم گریان برگشت و گفت : درب خانه هر کسی را کوفتم ، را هم نداد و خواهش شما را نپذیرفت . همه در پاسخ گفتند : به خدیجه بگو : نصیحت ما را نپذیرفتی و بر خلاف صلاحدید ما با یتیم تهیدستی ازدواج کردی . از این روی حاضر نیستیم به خانه ات بیاییم و یاریت کنیم .

وقتی خدیجه پیام و زخم زبان زنان کینه توز را شنید و از یاری آنان مأیوس شد، اندوهگین گشت. از جهان ماده و مردم کیتنه توز چشم پوشید و به سوی خدای جهان و عالم دیگر متوجه شد. فرشتگان خدا و حوریان بهشتی و زنان آسمانی در آن موقع حساس به یاریش شتافتند و از کمکهای غیبی پروردگار جهان برخوردار شد و فاطمه عزیز یعنی اختر فروزان آسمان نبوت پا به عرصه گیتی نهاد، و با نر تابناک ولایت، شرق و غرب جهان را روشن ساخت.

تاریخ تولد

در تاریخ تولد فاطمه (س) در بین علمای اسلام اختلاف است. لیکن در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است.

آرزوی پیامبر (ص) و خدیجه

یکی از اسرار آفرینش اینست که هر فردی علاقه دارد دارای فرزندی باشد تا او را بر حسب دلخواه تربیت کند و به یادگار بگذارد. انسان فرزندش را از بقایای وجود خودش محسوب می دارد. و با فرا رسیدن مرگ، وجودش را خاتمه یافته نمی داند، اما شخص بی فرزند، دوران زندگی و حیات خودش را کوتاه و با فرا رسیدن مرگ، خاتمه یافته می پندارد، شاید دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله، نسل انسان را از انقراض و نابودی محفوظ بگذارد. پیغمبر (ص) و خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. خدیجه ایکه برای ترویج خدا پرستی و نجات بشریت از هیچگونه فداکاری دریغ نداشت، و برای پیشبرد هدف مقدس پیغمبر اکرم از مال و خویشان و دوستانش پوشید، و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم خواسته های محمد گشت، حتماً علاقه داشت از محمد (ص) فرزندی پیدا کند که از دین اسلام حمایت نماید و در بسط و ترویج آن و به ثمر رساندن و ترویج آن و به ثمر رساندن هدف عالی محند (ص) کوشش کند. پیغمبر اکرم می دانست که مرگ برای بشر حتمی است، و در مدت محدود و کوتاه

زندگی ، نمی تواند هدف بزرگ خویش را کاملاً اجرا کند و جهان بشیت را از گرداب گمراهی نجات دهد . پیغمبر به خوبی می دانست که باید بعد از او افرادی باشند تا در تعقیب هدفش جدیت و کوشش نمایند . و طبعاً دلش می خواست که آن افراد فداکار ، از نسل خودش بوجود آیند . محمد (ص) و خدیجه چنین آرزویی را داشتند ، اما متأسفانه پسرانیکه قبلاً از آنان بیوجود آمده بودند و به نام عبدالله و قاسم نامیده شدند ، در کودکی وفات کردند . به همان مقدار که پیغمبر و خدیجه از آن مرگ ناگوار ، اندوهگین شدند دشمنانشان شتند . گاهی آنحضرت را به عنوان « ابتر » یعنی بی فرزند می خواندند . هنگامیکه عبدالله وفات کرد « عاص بن وائل » به جای آنکه محند (ص) را در مرگ فرزندش تسلیت گوید ، در مجامع عمومی آنحضرت را ابتر و بی فرزند می خواند و می گفت : بعد از آنکه محمد بمیرد اثری از وی باقی نخواهد ماند و بازخم زبان دل پیغمبر و خدیجه را مجروح می نمود .

دوران شیر خوارگی

دوران شیر خوارگی و ایام کودکی زهرا (س) در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حساس آن کودک تأثیرات شایانی داشته است . زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحيات و اثبات شخصیت او کاملاً مؤثر می باشند . از این جهت ، ناچارریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر را پیش خودشان مجسم سازند .

رسول خدا (ص) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد . در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود . یک تنه می خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند . تا چند سال مخفیانه تبلیغ می کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند . بعداً از جانب خدا دستور رسید که مدم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین پاک مدار.

پیغمبر اکرم به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا و در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می نمود و روزبه روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد.

وقتی دعوت پیغمبر (ص) علنی شد اذیت و آزاد دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا را اذیت می کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه شان قرار می دادند و بعضی را می کشتند. مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که به ستوه آمده جانشان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند.

وقتی کفار به وسیله اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع گردند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار تحمل می کنند ولی دست از عقیده شان بر نمی دارند، انجمنی بر پا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (ص) را به قتل رسانند.

ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا آن حضرت را با گروهی ازز بنی هاشم به دره ای که «شعب ابوطالب» نامیده می شد منتقل ساخت.

ابوطالب و سایر بنی هاشم در حفظ و حراست رسول خدا کوشش می نمودند. حمزه عموی پیغمبر شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا نا امید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند. مسلمانان در حدود سه سال در آ «زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی بسر بردند و با مختصر غذایی که به طور قاچاق برایشان فرستاده می شد زندگی نمودند.

بسا اوقات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود. فاطمه زهرا (س) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت آوری به دنیا آمد و رشد و نمو کرد. خدیجه کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیزش را شیر می داد. مدتی از ایام شیرخوارگی زهرا در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی غذا خور

شد . هنگامی که سخن گفتن یاد می گرفت فریاد و ناله اطفال گرسنه « شعب » را می شنید . در وسط شب که از خواب بیدار می شد خویشانش را می دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می دادند.

در حدود سه سال طول کشید که فاطمه (س) به غیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت .

فاطمه در سن پنج سالگی بود که پیغمبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمود . مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا تازگی داشت و شادمان و مسرور بود .

مرگ مادر

اما افسوس و صد افسوس که روزگار خوشی فاطمه (س) دوامی نداشت . تا خواست در محیط آزاد نفس راحتی بکشد مادر مهربانش خدیجه را از دست داد. هنوز یکسال نبود که پیغمبر (ص) و یارانش از زندان شعب آزاد شده بودند که خدیجه از دار دنیا رفت . آه ، این حادثه جانگداز چقدر روح حساس فاطمه کوچک را افسرده نمود و نهال امیدش را پژمرده کرد ، و بزرگترین ضربه ها را بر روح و روانش وارد ساخت . فاطمه (س) هرگز احتمال وقوع چنین حادثه ناگواری را نمی داد .

گاه و بیگاه از فراق مادر اشک می ریخت و در جستجوی مادر از هر کسی سراغ می گرفت . وقتی پیغمبر از دفن خدیجه فارغ شد و به خانه برگشت ، فاطمه (س) دور پدر می گشت و می گفت : پدر جان ! مادرم کجاست ؟ پیغمبر متحیر بود جواب او را چه بگوید که جبرئیل نازل شد و گفت : در پاسخ فاطمه بگو : مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از برجد ساخته شده زندگی می کند .

نتیجه

اوضاع غیر عادی و حوادث و وقایع تلخ دوران کودکی حضرت زهرا (س) بدون تردید آثاری در روح حساس آن دو شیره گرمی گذاشت و زندگی آینده و چگونگی حرکات

و افعال و روحيات و وجدانياتش تا حدودی مربوط به حوادث آن دوران بوده است و آغاز شخصیت او از همین جا سرچشمه گرفت. آثار زیر را می توان از مهمترین آنها شمرد.

۱- کسیکه در یک چنین اوضاع سهمگینی رشد و نمو کند و در آغاز زندگی چنین ضربه های بزرگی بر روحش وارد شود، شخصی افسرده و پژمرده و غمناک خواهد بود. به همین علت، در احوال فاطمه (س) نوشته اند همیشه محزون و غمناک بوده است.

۲- کسیکه در یک چنین اوضاع بحرانی بزرگ شود، حتی دوران شر خوارگی و طفولیت خویش را در زندان بگذراند و از آن وقتی که خودش را شناخته در تنگنای زندان باشد و مشاهده کند که پدر و مادر و خویشانش با چه فداکاری و از خود گذشتگی از هدف خودشان دفاع می کنند و رای رسیدن به هدف به هر سختی و فشاری تن در می دهند، اما حاضر نیستند از هدف خودشان دست بردارند، چنین شخصی طبعاً "مبارز و سرسخت و با هدف بار می آید و در طریق رسیدن به هدف از زندان و شکنجه باک ندارد، و بزودی از میدان در نمی رود.

۳- فاطمه (س) چون می دید که پدر و مادر و خویشانش در ترویج دین اسلام و بسط توحید و خدا پرستی چه سختیها و مشقت هایی را تحمل می کنند و برای هدایت و نجات بشریت چه فداکاریهایی می کنند، از مردم انتظار داشت که بعد از پدر بزرگوارش قدر زحمات او را بدانند و در تعقیب هدف مقدسش کوشش وجدیت کنند، و از راهی که برایشان تعیین کرده منحرف نشوند.

بعد از وفات مادر

در سال دهم بعثت، ابوطالب و خدیجه، در فاطمه کوتاهی، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند. این دو حادثه ناگوار به قدری در روح پیغمبر تأثیر کرد که آن سال را سال غم و اندوه نامید. زیرا از یک طرف بزرگترین یار و غمخوار و مشاور داخلی و شریک زندگی و مادر فرزندان خویش، خدیجه را از دست داد. از طرف دیگر، بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب از دنیا رفت. و به طوری که اوضاعه داخلی و

خارجی آن حضرت یک مرتبه دگرگون گشت و به علت از دست رفتن این دو حامی بزرگ ، اذیت و آزار دشمنان شروع شد . گاهی سنگش می زدند . گاهی بدنش را خون آلود می کردند و در اکثر اوقات ، هنگامی که با چهره ای غمناک و محزون به خانه می آمد ، با صورت پژمرده و چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می گریست ، رورو می شد .

فاطمه (س) وقتی از خانه خارج می شد شاهد حوادث تلخی بود . گاهی می دید؛ پدرش را اذیت می کنند و ناسزایش می گویند . یک روز دید دشمنان در مسجدالحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند ، با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدر تعریف نمود .

روزی یکی از مشرکین ، پیامبر اکرم (ص) را در کوچه ملاقات کرد ، مقداری خاکروبه و کثافت بر سر و صورت آن جناب پاشید . پیامبر چیزی نگفت و با همین حال وارد خانه شد . یکی از دخترانش (فاطمه) به استقبال آن حضرت شتافت . آب آورد و با چشم گریان سر و صورت پدر را شست . پیامبر فرمود : دخترم ! گریه نکن ، مطمئن باش که خدا پدرت را از شر دشمنان محفوظ می دارد و پیروز می گرداند .

یک روز پیامبر در مسجدالحرام مشغول نماز بود . عده ای از مشرکین او را مسخره می کردند و در صدد آزارش بودند . یکی از آنان بچه دان شتری را که تازه ذبح شده بود برداشت و با خون و کثافت ، در حالیکه پیامبر اکرم در مسجد حاضر بود و این منظره را تماشا می کرد بسیار ناراحت شد و با چشم گریان خودش را به پدر رسانید و بچه دان را برداشت و بدور افکند . پیامبر از سجده برخاست و بعد از نماز بر آن جمعیت نفرین کرد .

آری زهرای عزیز در همان سنین خردسالی این قبیل حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای پدر ، مادری می کرد . با مردن خدیجه ، طبعاً" برخی از کارهای خانه بر دوش فاطمه کوچک افتاد . زیرا آن نخستین خانه توحید ، کدبانوی بزرگ خود را از دست داده بود و به غیر از فاطمه (س) در خانه یادگاری نداشت .

تاریخ ، این موضوع را روشن نکرده که در « دوران سخت در خانه پیغمبر (ص) چه می گذشته و زندگی آنان چگونه اداره می شده است ، اما با چشم دل می توان اوضاع

رقبت بار ساکنین آن خانه را مشاهده نمود . پیغمبر (ص) بعد از خدیجه با زنی به نام « سوده » ازدواج نمود ، زنان دیگری را نیز اختیار کرد . آنان هم کم و بیش درباره فاطمه اظهار علاقه می نمودند ، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش را خالی و زن دیگری را در جای او مشاهده کند . نامادری هم هر چه خوب و مهربان باشد مهر و محبت بی شائبه مادر را ندارد . تنها مادر است که به وسیله نوازشهای گرم خویش ، دل کودک را آرام می کند و به او نیرو مـ و مـ بخشی د . ولی هرچه محرومیت فاطمه (س) زیادتر می شد ، اظهار محبت پیغمبر هم به همان نسبت بیشتر می گشت . زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که : فاطمه از جهت مادر ، کسری محبت دارد و باید آن کسری جبران شود و از این جهت و جهات دیگر ، در روایات وارد شده که : رسول دا (ص) تا صورت فاطمه را نمی بوسید به خواب نمی رفت .

مطالب مذکور اجمالی است از سرگذشت حدود هشت سال از زندگی دختر پیغمبر .

ناگفته نماند ...

ناگفته نماند که : گرچه امثال حوادث مذکور و فشاهرای روحی برای هر کودکی پیش آمد کند اعصابش را در هم خواهد کوفت و رای سقوط و ناتوانی روحی و جسمی وی کافی خواهد بودف لیکن این داوری درباره همه کس درست نیست . زیرا همین حوادث سهمگین و گرفتاریهای مداوم و مبارزاتن پی در پی است که روح افراد ممتاز و برجسته را تقویت می کند و استعدادهای درونی و نیروهای نهفته آنان را به عرصه ظهور و بروز می آورد تا در مقابل مشکلات پایداری کنند . اگر سنگ معدن تحت حرارت فوق العاده قرار نگیرد ، طلای ناب و گرانبهایش خارج نمی شود .

اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث و انقلابات سهمگین دوران زندگی زهرا (س) ، نه تنها خللی بر روح ان حضرت وارد نساخت بلکه برعکس ، گوهر وجودش را صیقل داد و تابناک نمود و برای هرگونه مبارزه ای آماده و نیرومندش گردانید .

فاطمه (س) به سوی مدینه

رسول خدا در سال سیزدهم بعثت - از ترس جان - ناچار شد مکه را ترک کند و به جانب مدینه ، هجرت نماید . هنگام حرکت ، با علی و فاطمه (س) وداع نموده به علی فرموده : امانتهای مردم را رد کن سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت را و فاطمه دختر عمویم حمزه را عده دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که من در انتظار شما هستم . این را فرمود و به جانب مدینه حرکت نمود .

علی بن ابی طالب (ع) به دستور پیغمبر اکرم عمل نمود ، سپس فاطمه (س) را با چندین تن دیگر از زنان سوار کرد و رهسپار مدینه شد . در بین راه « ابو واقد » که مدمور راننده شترها بود ، آنها را با سرعت می برد . علی بن ابی طالب (ع) فرمود : با زنان مدارا کن و شترها را آهسته تر بران زیرا زنان ناتوانند و تاب تحمل سختی را ندارند.

ابو واقد عرض کرد می ترسم دشمنان در تعقیب ما باشند و به ما برسند . علی (ع) پاسخ داد : پیغمبر (ص) به من فرمود : از طرف دشمنان به شما آزاری نخواهد رسید .

وقتی به نزدیکی « ضجان » رسیدند ، هشت سوار از عقب ایشان رسیدند . علی بن ابی طالب زنان را در پناهگاهی پیاده نمود و با شمشیر بر دشمنان حمله کرد و پراکنده شان ساخت . آنگاه بانوان را سوار کرد و رهسپار مدینه شد . پیغمبر (ص) وقتی به قبا رسید دوازده روز توقف نمود تا علی به اتفاق فاطمه و سایرین به آن حضرت پیوستند .

رسول خدا در مکه و به روایتی در مدینه ، « سوده » را به عقد خویش درآورد و فاطمه (س) را به خانه او برد . سپس « ام سلمه » را عقد کرد و فاطمه را بدو سپرد تا از وی نگهداری و سرپرستی کند . ام سلمه می گوید : پیغمبر اکرم (ص) فاطمه را به من سپرد تا در تربیتش کوشش کنم . من هم از تربیت و راهنمایی او دریغ نداشتم ولی به خدا سوگند او از من با ادب تر و داناتر بود .

علی (ع) به خواستگاری می رود

پیشنهاد ابوبکر چنان روح علی را تکان داد و عشق درونی او را شعله ور ساخت که دیگر نتوانست بکار خویش ادامه دهد. شترش را از کار باز گرفت و به منزل آورد، بدنش را شستشو داد، عبادی تمیزی بر تن کرد، کفش هایش را پوشید و به خدمت رسول اکرم شتافت. پیغمبر (ص) در خانه ام سلمه تشریف داشت. علی (ع) به منزل ام سلمه رفت و در زد. پیغمبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن. کوبنده در شخصی است که خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، کیست که ندیده درباره اش چنین داوری می کنی؟

فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش، مردی دلاور و شجاع است، برادر و پسر عمویم و محبوب ترین مردم نزد من است.

ام سلمه از جای جست و در سرای را باز کرد. علی (ع) داخل منزل شد، سلام داد و در حضور پیغمبر نشست. از خجالت سرش را به زیر انداخت، و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. مدتی طول کشید که هر دو ساکت بودند. بالاخره پیغمبر (ص) سکوت را شکست و فرمود: یا علی گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از اظهار آن خجالت می کنی؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و اطمینان داشته باش که تمام خواسته هایست قبول می شود. عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه شما بزرگ شدم و الطاف شما برخوردار گشتم. بهتر از پدر و مادر، در تربیت و تأدیب من کوشش نمودی و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله! به خدا سوگند اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خودم همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم، تا با وی مأنوس گردم و از ناراحتیهای خویش بکاهم. اگر صلاح بدانی و دختر خودت فاطمه (ع) را به عقد من در آوری سعادت بزرگی نصیب من شده است. رسول خدا که در انتظار چنین پیشنهادی ود صورتش از سرور و شادمانی برافروخته

شَدَف فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیری. پیغمبر نزد فاطمه (س) رفت، فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب (س) را به خوبی می شناسی برای خواستگاری آمده است. آیا اجازه می دهی ترا به عقدش در آورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمبر (ص) سکوت او را علامت رضایت دانست.

توافق

رسول اکرم (ص) پس از کسب اجازه به نزد علی آمد و با لبی خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر.

فرمود: تو مرد جنگ جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات اولی تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و وضع اقتصادی خودت و خانواده ات را تامین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را برآن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. من هم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم. یا علی اکنون که کار به اینجا رسید، می خواهی بشارتی به تو بدهم و رازی را برایت آشکار سازم؟

عرض کرد: آری یا رسول الله، پدر و مادر فدایت، شما همیشه نیکخو و خوشزبان بوده اید.

فرمود: پیش از آن که به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدا تو را از بین مخلوقاتش برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی (ع) را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد.

باید دخترت فاطمه را با او کابین ببندی. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده است. خدا دو فرزند پاک و نجیب و طیب و طاهر و نیکو

به آنها عطا خواهد نمود یا علی هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل مرا زدی

خطبه عقد

پیغمبر(ص) فرمود: یا علی تو زودتر به مسجد برو من نیز از عقب تو می آیم ، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم .
علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، از جریان کار جويا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد ، هم اکنون از عقب می رسد ، تا در حضور جمعیت ، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر(ص) در حالیکه صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد ، و به بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، برفراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه (ع) در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را برآن گواه بگیرم. سپس نشست و به علی (ع) فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان ، علی (ع) برخاست و فرمود: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و شهادت می دهم که بغیر از او خدایی نیست. شهادتی که مورد پسند رضایت او واقع شود. درود بر محمد (ص) ، درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خدا ازدواج را برای ما پسندیده و بدان دستور داده است . ازدواج من و فاطمه را خدا مقدر کرده و بدان امر نموده است. ای مردم ! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد ورزه ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند : یا رسول الله ! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد : آری .

پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند : خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند . پس از ختم جلسه ، پیغمبر (ص) به خانه برگشت ، و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن و شادی فراهم کنند . مراسم ازدواج در روز اول یا ششم ذی حجه سال دوم یا سوم هجری انجام گرفت .

فضائل حضرت زهرا (س)

پیغمبر (ص) فرمود: بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران ، فاطمه دختر محمد ، خدیجه دختر خویلد ، آسیه زن فرعون . پیغمبر فرمود: فاطمه (ع) از بهترین زنان بهشت است .

رسول خدا (ص) فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود ، منادی حق از عرش ندا می کند : ای مردم چشمهایتان را ببندید تا فاطمه از صراط عبور کند . پیغمبر (ص) به فاطمه فرمود: خدایه واسطه غضب تو غضب می کند و به واسطه خشنودی تو خشنود می گردد . عایشه می گوید بعد از رسول اکرم کسی را راستگوتر از فاطمه ندیده ام . امام محمد باقر (ع) فرمود: به خدا سوگند فاطمه (ع) را به وسیله علم ، از فساد و بستی هـ با داشـت . امام صادق (ع) فرمود: فاطمه (ع) نزد خدا نه اسم خوانده می شود : فاطمه ، صدیقه ، مبارکه ، طاهره ، زکیه ، رضیه ، مرضیه ، محدثه ، زهرا ، علت اینکه فاطمه نامیده شده اینست که از شرور بدی ها معصوم و محفوظ است . اگر علی (ع) نبود همسر لایقی برای فاطمه پیدا نمی شد .

از امام محمد باقر (ع) پرسیدند چرا فاطمه (ع) به نام زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا خدا او را از نور عظمت خودش آفرید . بواسطه ی نور آن حضرت آسمان و زمین روشن شد . به حدی که ملائکه تحت تاثیر آن نور قرار گرفتند و برای خدا به سجده افتادند گفتند خدایا این نور چیست ؟ فرمود: شعله ی است که از نور عظمت خود آفریدم و در آسما نها ساکنش نمودم . او را از صلب بهترین پیمبران خارج خواهم ساخت و از این نور ائمه و پیشوایان دین را خارج می کنم تا مردم را بسوی حق هدایت کنند . آنـان جانشـینان پیغمبر مـن خواهنـد بـود .

پیغمبر(ص) به فاطمه فرمود: دخترم؟ خدا به دنیا توجه نمود و مرا به تمام مردم برگزید. در مرتبه دوم باز بدان توجه نمود و همسر تو علی (ع) از بر سایرین برتری داد. برای سومین مرتبه نیز توجه نمود و ترا بر زنان عالم برتری داد. و در مرتبه چهارم توجه کرد و حسن و حسین (ع) بر جوانان اهل بهشت امتیاز داد. پیغمبر(ص) فرمود: بهشت مشتاق دیدار چهار زن است: اول مریم دختر عمران، دوم آسیه زن فرعون، سوم خدیجه دختر خویلد، چهارم فاطمه دختر محمد.

پیغمبر(ص) فرمود: فاطمه پاره تن من است. اذیت او اذیت من خشنودی او خشنودی من است.

پیغمبر اکرم در حالی که دست فاطمه (ع) در دست داشت فرمود: هر کس این را می شناسد و هر کس را که نمی شناسد این فاطمه دختر محمد، پاره تن من و قلب و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.

ام سلمه می گوید: فاطمه شبیه ترین مردم بود، به رسول خدا. پیغمبر (ص) فرمود: فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. پیغمبر فرمود: فاطمه اول کسی است که داخل بهشت می شود. امام صادق (ع) فرمود: فاطمه را بدان جهت فاطمه نامیدند که مردم قدرت ندارند. حقیقت او را درک کنند. پیغمبر می فرمود: خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را از یک نور آفرید.

ابن عباس می گوید: از رسول خدا پرسیدم: آن کلماتی که حضرت آدم از خدا یاد گرفت و بوسیله آنها توبه اش قبول شد چه بود؟ فرمود: خدا را قسم داد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) بدان جهت توبه اش قبول شد.

پیغمبر (ص) فرمود: اگر علی نبود، برای فاطمه شوهر لایقی وجود نداشت. پیغمبر (ص) می فرماید: وقتی معراج رفتم در بهشت گردش کردم و قصر فاطمه را دیدم که هفتاد قصر بود و از لولو و مرجان ساخته شده بود. پیغمبر به فاطمه فرمود: می دانی چرا فاطمه نامیده شدی؟ علی بن ابی طالب (ع) می فرماید: رسول خدا خیلی فاطمه را می بوسید، عایشه اعتراض کرد. پیغمبر در جواب فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم

جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه هایش به من داد، آنها را خوردم و نطفه ای از آنها در من بوجود آمد. وقتی به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم، فاطمه آبستن شد. از این رهگذر است که هر وقت فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی به مشامم می رسد.

ابن عباس می گوید: یک روز علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نزد پیغمبر بودند: فرمودند: خدایا تو می دانی که اینان اهل بیت من و گرامی ترین مردم هستند. دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی کن. یاری کنندگانشان را یاری کن. از تمام بدی ها پاکشان گردان. از تمام گناهان محفوظشان بدار. بواسطه روح القدس تایید شان فرما. سپس فرمود: یا علی تو امام امت و جانشین من هستی. مومنین را به سوی بهشت هدایت می کنی. گویا دخترم فاطمه را می بینم که در روز قیامت بر مرکبی از نور سوار شده در جانب راستش هفتاد هزار ملک می بینی و در جانب چپش هزار و پیش رویش هفتاد هزار و پشت سرش هفتاد هزار فرشته حرکت می کند زنان مومن امتم را بسوی بهشت می بردن. پس هر زنی که نمازهای پنجگانه را بخواند، و ماه رمضان را روزه بدارد، حج خانه خدا را بجای آورد، و زکات اموالش را بپردازد، و از شوهرش اطاعت کند و علی (ع) را دوست بدارد، بواسطه شفاعت فاطمه داخل بهشت خواهد شد. فاطمه (ع) بهترین زنان جهان است.

گفته شد یا رسول الله آیا فاطمه بزرگ زنان عصر خودش می باشد؟ فرمود: آن مریم است که بزرگترین زنان عصر خودش بود، دخترم فاطمه، بهترین زنان گذشته و آینده است. وقتی در محراب عبادت قرار می گیرد هفتاد هزار فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند. و می گویند: ای فاطمه! خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد.

سپس متوجه علی (ع) شد و فرمود: یا علی فاطمه پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من می باشد هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند و هر که او را خشنود نماید مرا خشنود می سازد. فاطمه (ع) نخستین کسی است که به من ملحق خواهد شد، بعد از من به او خوبی کن. حسن و حسین (ع) فرزندان و گلهای من می باشد و بهترین جوانان اهل بهشتند، باید همانند گوش و چشم آنان را گرامی بداری.

سپس دستش را به جانب آسمان برداشت و فرمود: خدایا تو شاهد باش که من دوستان اینان را دوست می دارم و دشمنان را دشمن دارم.

شرکت در مباحله

حضرت فاطمه (ع) یکی از پنج نفری بود که در جریان مباحله با نصاری حضور داشت . داستان از این قرار است:

در سال دهم هجری گروهی از نصارای نجران ، به قصد بحث و کنجکاوی خدمت رسول خدا رسیدند ، دو نفر از بزرگان آنها به نام «سید» و «عاقب» و اسقف بزرگ آنها را به نام «ابو حارثه» در این جمع حضور داشتند. مسائل مختلف و از جمله کیفیت خلقت حضرت عیسی (ع) مورد بحث قرار گرفت. پیامبر اکرم آیاتی از اوائل سوره آل عمران را برایشان تلاوت فرمود: بحث به جدل کشید . در آن هنگام این آیه نازل شد :

(فمن حاجک فیه من بعد ما حائلک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم و نساننا و نسانکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل الله علی الکاذبین) یعنی: هر کس که بعد از ورود علم بر تو، جدال می کند و به آنها بگو: بیائید تا ما فرزندان خودمان را و شما نفوس خودتان را (برای مباحله و نفرین) دعوت کنیم و از خدا تقاضا کنیم که دروغگویان را مورد طرد و لعن خود قرار دهد. رسول اکرم نیز بر طبق دستور خداوند متعال نصارای نجران را به مباحله دعوت نمود . آنها نیز پذیرفتند لیکن پیشنهادی کردند که تا روز بعد تاخیر بیفتد. جماعت نصاری موضوع مباحله را با خودشان به مشورت گذاشتند . ابو حارثه اسقف بزرگ آنها گفت: باید منتظر فردا باشیم تا محمد با چه کسانی به مباحله می آید . اگر خانواده و فرزندانش آمد . معلوم می شود به گفته خود یقین دارد که عزیزترین افراد را در معرض خطر قرار می دهد، در اینصورت صلاح نیست که وارد مباحله شویم. و اگر با چند نفر از اصحابش به مباحله آمد معلوم می شود در گفتارش شک دارد ، در این صورت با او مباحله خواهد نمود. روز بعد نصارای نجران به میعادگاه آمدند ، مسلمین نیز اجتماع کرده بودند. در این هنگام پیامبر را دیدند که به اتفاق یک جوان و یک زن و دو کودک به سوی میعادگاه

می آید . اسقف بزرگ از مسلمانها پرسید اینها چه کسانی هستند؟ گفته شد آن جوان علی بن ابی طالب پسرعم و داماد محمد است . آن زن فاطمه دختر پیامبر و عزیزترین افرادی باشد و آن دو کودک حسن و حسین فرزندان فاطمه و علی هستند.

رسول خدا به اتفاق این چهار نفر وارد شد و برای مباحله دو زانو روی زمین نشست . ابو حارثه وقتی این منظره را دید به خدا سوگند محمد با اطمینان وجرات کامل همانند پیامبران نشسته و آماده مباحله است . صورت هایی را مشاهده می کند که اگر از خدا بخواهد کوه از جدا کننده می شود . می ترسم اگر بر ما نفرین کنند همه مسیحیان روی زمین به هلاکت برسند. مصحلت نیست مباحله کنیم. از مباحله منصرف شدند و خدمت رسول رسیده نقاضای مصالحه کردند که مورد قبول قرار گرفت.

قضیه مباحله داستانی است معروف که در شان آن آیه مذکور نازل شده است و سنی و شیعه اتفاق دارند که رسول خدا (ص) جز علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را برای مباحله پیشنهاد نکرد. و این فضیلتی است بزرگ برای حضرت فاطمه و هم چنین برای شوهرش حضرت علی و برای دو فرزندش حسن و حسین (ع) . جالب این جاست که در آینده مذکور حسن و حسین به عنوان فرزندان رسول خدا و فاطمه به عنوان زن بیت پیامبر(ص) و علی بن ابی طالب به عنوان نفس پیامبر معرفی شده اند.

علم و دانش فاطمه

عمار می گوید: روزی علی بن ابی طالب (ع) وارد منزل شد، فاطمه (ع) فرمود: یا علی! بیا نزدیک تا از حوادث گذشته و آینده برایت سخن بگویم، امیر المومنین (ع) که از سخن فاطمه در شگفتی بود خدمت پیامبر شرفیاب شد و سلام کرد و نزدیک آن جناب نشست . پیغمبر اکرم (ص) یا علی! آغاز به سخن می کنی یا من بگویم؟ حضرت علی عرض کرد: دوست دارم از سخنان شما استفاده کنم. پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما اینچنین و آنچنان گفت و به همین جهت نزد من آمدی.

حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله مگر نور فاطمه هم از سنخ نور ما است؟ فرمود: مگر نمی دانستی؟ امیر المومنین از شنیدن این سخن به سجده شکر افتاد و خدای را سپاس گفت. سپس به نزد فاطمه مراجعت کرد حضرت فاطمه گفت: یا علی! گویا نزد پدرم رفتی و این چنین و آن چنان به تو فرمود؟

فرمود: آری ای دختر پیامبر!

فاطمه گفت: یا ابا الحسن! خدا نور مرا آفرید و خدای را تسبیح می گفت. آنگاه او را در یکی از درختان بهشتی به ودیعه نهاد. آنگاه که پدرم داخل بهشت شد از جانب خدا ماموریت یافت که از میوه های آن درخت تناول کند، پدرم از میوه آن درخت تناول کند پدرم از میوه آن درخت خورد و بدین وسیله نور من به صلب او منتقل گشت. و از صلب پدر به رحم مادر وارد شدم. یا علی! من از آن نور هستم و حوادث گذشته و آینده را بوسیله آن نور می یابم. یا ابا الحسن! مومن بوسیله نور خدا می بیند. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: زنی خدمت حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شد و گفت: مادر ناتوانی دارم که در امر نماز به مساله مشکلی برخورد کرده و مرا خدمت شما فرستاده که سوال کنم و مساله را مطرح نمود. حضرت فاطمه جواب آن مساله را داد آن زن برای دومین بار مساله دیگری را پرسید و حضرت فاطمه جوابش را داد. بعد از آن مساله سوم را پرسید و همچنین تا ده مساله شد. حضرت زهرا همه را جواب داد. سپس آن زن از کثرت سوال خجالت کشید و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! دیگر مزاحم نمی شوم خسته شدید فاطمه فرمود: خجالت نکش هر سوالی داری بفرما تا جواب بدهم من از سوالات تو خسته نمی شوم بلکه با کمال میل جواب می دهم اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را بر بام حمل کند و در وجه آن مبلغ صد هزار دینار اجرت بگیرد. آیا از حمل بار خسته می شود؟ زن پاسخ داد: نه، خسته نمی شود زیرا در برابر آن مزد زیادی دریافت می کند. حضرت فاطمه فرمود: خدا در برابر جواب هر مساله آن قدر به من ثواب می دهد که بیشتر است از اینکه بین زمین و آسمان پر از مرواید باشد. با این وجود آیا از جواب دادن خسته می شود؟

از پدرم شنیدم که می فرمود: علماء شیعه من در قیامت محشور می شوند و خدا به مقدار علوم آنها و مراتب جدیت و کوششان در راه ارشاد و هدایت مردم به آنان خلعت

و ثواب علما می کند . حتی به یکی از آنها تعداد یک میلیون حله از نور عطا می کند . سپس منادی حق تعالی ندا می کند ! ای کسانی که ایتم آل محمد را تکفل نمودید . در آن هنگام که از امامانشان منقطع بودند . اینان شاگردان شما و ایتمی هستند که تحت تکفل علوم شما به دینداری خویش ادامه دادند و ارشاد و هدایت شدند . به مقداری که در دنیا از علوم شما استفاده کردند به آنان خلعت بدهید . در این هنگام علما امت من به پیروانشان خلعت می دهند . حتی به بعضی آنها صد هزار خلعت خواهند داد . سپس آن ایتم نیز به شاگردان خوش خلعت ها می دهند بعد از اینکه خلعت ها در بین مردم تقسیم شد از جانب خدا دستور می رسد که خلعت های علما را که تقسیم کرده اند تکمیل کنید تا بمقدار سابق شود سپس دستور می دهد که دو چندانیش کنید و هم چنین به پیروانش . آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود ای بنده خدا یک نخ از این خلعت ها هزار هزار مرتبه بهتر است از آنچه خوشید بر آن می تابد زیرا اموردنیوی با کدورت و گرفتاری آلوده است اما نعمت های اخروی نقص و عیب ندارد .

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: دو نفر زن که یکی مومن و دیگری معاند بود در یک مطلب دینی با هم تنازع داشتند برای حل اختلاف خدمت حضرت فاطمه علیها السلام مشرف شدند و جریان را تعریف کردند چون حق با زن مومن بود حضرت فاطمه گفتارش را با دلیل و برهان تایید کرد بدین وسیله بر زن معاند پیروز گشت و از این پیروزی شادمان شد حضرت فاطمه به زن مومن گفت : فرشتگان خدا بیشتر از تو شادمان گشتند و غم و اندوه شیطان و پیروانش نیز بیشتر از غم و اندوه زن معاند می باشد .

آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: و بدین جهت خدا به فرشتگانش فرمود: در عوض خدمتی که فاطمه به این زن مومن کرد بهشت و نعمت های بهشتی اش را زار هزار برابر آنچه قبلا مقرب بود بدارید و همین روش و سنت را درباره هر دانشمندی که با علم و دانش خویش مومنی را تقویت کند تا بر معاندی پیروز گردد معمول دارید و ثوابش را هزار هزار برابر مقرر دارید .

ایمان و عبادت فاطمه (ع)

پیغمبر اکرم درباره فاطمه (علیها السلام) می فرمود: ایمان به خدا در اعماق دل و باطن روح زهرا چنان نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از همه چیز فارغ می سازد.

امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم زهرا را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگارم جهان بود دائما در حال رکوع و سجود بود تا سفیده صبح نمایان گشت. شنیدم که مومنین را یک نام می برد و دعا می کرد اما برای خودش دعا نکرد. عرض کردم. مادر جان! چرا برای خودت دعا نمی کنی؟ فرمود: اول همسایه بعد خویش تن. الجار ثم الـمدار. حسن می گفت: فاطمه زهرا عابدترین مردم بود در عبادت حق تعالی آنقدر بر پا ایستاد تا پاهای مبارکش ورم نمود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) می فرمود: فاطمه دختر بهترین زن عالم است پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح و روان من است. حوریه ای به صورت انسان آنگاه که در محراب عبادت بایستد نورش برای فرشتگان آسمان درخشندگی می کند خدا به ملائکه خطاب می کند بنده مرا ببینید چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه علیها السلام را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم. البته شخصی که در مرکز نزول قرآن تولد یافته باشد و در دامن وحی رشد و نمو کند و شب و روز گوشش با صوت قرآن آشنا باشد و تحت تربیت پدری مانند محمد (ص) قرار گیرد که آنقدر عبادت کرد تا پاهای مبارکش ورم نمود و در خانه شوهری مانند علی بن ابی طالب (ع) زندگی کند که عابدترین افراد اهل زمان بود باید چنین مقام شامخی را در عبادت داشته باشد و باید ایمان در اعماق روحش نفوذ نماید.

گردن بند پربرکت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید روزی نماز عصر را با پیغمبر (ص) خواندیم اصحاب اطرافش نشسته بودند ناگاه پیرمردی خدمت رسول خد رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد . پیغمبر (ص) متوجه او شد و از احوالش پرسید عرض کرد یا رسول الله مردی هستم گرسنه سیرم کن برهنه ام لباسی به من عطا کن تهی دستم چیزی به من بده .

رسول خدا فرمود : من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم شاید حاجت برآورده شود بر و به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد خدا و رسول نیز او را دوست دارند برو به خانه دخترم فاطمه (ع) شاید به تو چیزی عطا کند سپس به بلال فرمود : پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه هدایت کن .

بلال با تفاق پیرمرد به خانه فاطمه رفتند پیرمرد عرض کرد: سلام بر شما ای خانواده نبوت و مرکز نزول فرشتگان فاطمه علیها السلام جوابش را داد و فرمود کیستی ؟ عرض کرد : فقیری هستم خدمت پدرت رسیدم مرا به سوی شما راهنمایی نمود . ای دختر پیغمبر گرسنه ام سیرم کنید برهنه ام پوششی به من بدهید فقیرم چیزی به من عطا کنید حضرت فاطمه که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت پوست گوسفندی را که فرش حسن و حسین علیها السلام بود به پیرمرد داد عرض کرد این پوست کجای زندگی مرا اصلاح می کند فاطمه گردن بندی را که دختر عمویش به وی اهدا نموده بود به او داد و فرمود : بفروش و زندگی خودت را بدان اصلاح کن .

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیغمبر عرض کرد آن حضرت گریست و فرمود گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد .

عمار یاسر از رسول خدا (ص) اجازه گرفت که آن را خریداری کند از پیرمرد پرسید : آنرا چقدر می فروشی ؟

گفت به بهای آنکه شکم را از نان و گوشت سیر کنی و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند .

عمار گفت من این گردن بند را به بیست دینار و دویست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که سیرت کند می خرم .

پیرمرد گردن بند را به عمار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا برگشت. حضرت از او پرسید سیرو پوشیده شدی؟ عرض کرد: آری به برکت عطای فاطمه (ع) بی نیاز شدم خدا در عوض به فاطمه عطائی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشه شنیده باشد. رسول خدا (ص) به اصحاب فرمود: خدا در همین دنیا چنین عطائی را به فاطمه کرده است زیرا پدری مثل من و شوهرش مثل علی (ع) و فرزندی چون حسن و حسین (ع) بدو داده است وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح کند و در قبر از او بپرسند: پیغمبرت کیست؟ جواب می دهد: پدرم میگویند: امامت کیست؟ جواب می دهد شوهرم علی بن ابی طالب خداگروهی از ملائکه را ماموریت داده که بعد از مردنش دائماً درود می فرستند بر او و پدر و شوهر و فرزندان. آگاه باشید که هرکس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آنست که در زمان حیات به زیارت آمده باشد و هرکس به زیارت فاطمه ام برود مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. عمار گردن بند را گرفت و خوشبو نمود و در پارچه یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا تقدیم کن خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم وقتی غلام پیش رسول خدا رفت حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید فاطمه علیها السلام گردن بند را گرفت و غلام را آزاد نمود هنگامی که غلام به آزادی رسید خندید علت خنده اش را پرسیدند جواب داد از برکت این گردن بند مرا شگفت آمد زیرا گرسنه ای را سیر کرد برهنه ای را پوشش داد تهی دستی را بی نیاز کرد بنده ای را آزاد نمود و باز هم نزد صاحبش برگشت.

محبت و احترام پیامبر (ص) نسبت به فاطمه (ع):

عایشه می گوید: فاطمه (ع) در سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول خدا بود وقتی بر پیغمبر وارد می شد آن حضرت دستش را می گرفت و می بوسید و برجای خودش می نشاند. هرگاه رسول خدا بر فاطمه وارد می شد به احترام پدر از جای برخاست. دست آن حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشاند.

روزی عایشه پیغمبر (ص) را دید که فاطمه را می بوسد. عرض کرد: یا رسول الله آیا هنوز هم فاطمه را می بوسی با این که شوهر دارد؟ پاسخ داد: اگر می دانستی من چه

قدر فاطمه را دوست دارم محبت توهم نسبت به او زیادتر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم او را می بوسم.

علی بن ابی طالب(ع) از پیغمبر پرسید یا رسول الله مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟

فرمود: تو عزیز و فاطمه محبوب تر .

فاطمه (ع) می فرماید: وقتی این آیه نازل شد (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً) من دیگر پدرم را بابا خطاب نمی کنم «یا رسول الله» می گفتم . چندین مرتبه او را صدا زدم ولی جوابم را نداد . سپس فرمود: فاطمه جان این آیه درباره تو و فرزندان نازل نشده . تو از منی و من از تو هستم . درباره متکبرین قریش نازل شده است . تو به من بابا بگو. زیرا این عبارت قلب مرا زنده می کند و پروردگار جهان را خشنود می سازد.

از عایشه پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد رسول خدا(ص) چه کسی بود؟ گفت: فاطمه (ع) بعد پرسیدند: محبوب ترین مردان چه کسی بود؟ شوهرش علی. پیغمبر تا صورت فاطمه را نمی بوسید بخواب نمی رفت.

پیغمبر اکرم وقتی می خواست به سفر برود آخرین و داعش با فاطمه بود وقتی هم از سفر برمی گشت اول به ملاقات فاطمه (ع) می شتافت.

پیغمبر (ص) می فرمود: فاطمه پاره تن من است . هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. عزیزترین مردم نزد من فاطمه است.

در این مطلب تردید نیست که رسول خدا بیش از حد معمول و متعارف نسبت به فاطمه اظهار محبت می نمود. بحدی که گاهی مورد اعتراض واقع می شد. البته محبت و علاقه به فرزند، طبیعی هر پدری است اما اگر از حد متعارف تجاوز نمود، باید علت دیگری داشته باشد. اظهار محبت بی حد و حصر نسبت به فرزند، ممکن است علتش جهل و کوتاهی فکری پدر باشد، ولی بدون شک این علت را نمی توان به پیغمبر نسبت داده که خدا درباره اش می فرماید (انک لعلی خلق عظیم) پیامبری که

به همین جهت در قلوب مسلمانها نفوذ داشت و رهبریهایش را از جان و دل می خریدند.

بر خوانندگان پوشیده نیست که اجرای کامل چنین برنامه ای بدون تعاون و همکاری های زن و فرزندان امکان پذیر نیست . اگر آنها توافق داشته باشند و همکاری نمایند مرد می تواند به مسئولیت خویش عمل نماید و گرنه عمل به چنین برنامه ای بسیار دشوار خواهد بود .

پیامبر گرامی اسلام نه تنها مسئولیت داشت خودش بدین برنامه عمل کند بلکه موظف بود به خانواده اش نیز تفهیم کند که دارای چنین مسئولیت سنگینی هستند و همکاری آنها برای توفیق در نیل به هدف ضرورت دارد . در قرآن به پیامبر اکرم خطاب می شود که به خانواده ات چنین بگو: (یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زنیتهما فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحاً جمیلاً و ان کنتن تردن الله و رسوله و الدار الاخره فان الله اعدّ للمحسنات منکن اجراً عظیماً.)

یعنی ای پیامبر به خانواده ات بگو : اگر شما طالب زندگی مرفه وزر و زیور دنیا هستید بیائید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستید بدانید که خدا برای خوبان شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است .

بعد از آن قرآن خانواده پیامبر را مورد خطاب قرار داده می فرماید :

(یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذالک علی الله یسیراً. و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحاً نوتها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریماً یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقینن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً . و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن الجاهلیه الاولی و اقمن الصلوه و اتین الزکاه و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمه ان الله کان لطیفاً خبیراً .)

یعنی : ای زنان پیغمبر ! هر یک از شما که کار ناروایی را انجام دهد عذابش دو چندان خواهد بود و این کار بر خدا آسان است و هر یک از شما که مطیع خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد و در بهشت برایش روزی خوبی را فراهم ساخته ایم ای نان پیامبر شما مانند سایر زنان نیستید اگر با تقوا و پرهیزکار باشید پس با مردان بیگانه با صدای نازک سخن نگوئید مباد آنکس که در دل بیماری دارد به طمع بیفتد بلکه بر طبق معمول سخن بگوئید در خانه هایتان بنشینید و مانند زنان دوره جاهلیت آرایش کرده خود را ظاهر نسازید . نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و رسول اطاعت کنید خدا چنین خواسته که شما اهل بیت از هر عیبی پاک باشید و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود پند بگیرید و آنها را بیاد داشته باشید خدا مهربان و آگاه است .

از آیات مذکور مطلب بسیار مهمی استفاده می شود که پیامبر وظیفه دارد خانواده اش را اصلاح کند و از خوشگذرانی و تجمل پرستی بر حذر بدارد . و به آنها تفهیم کند که خانه پیامبر جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست بلکه جای مواسات و ساده زیستن و خدمت به اسلام و مسلمین است خانه پیامبر جایگاه بسیار مقدسی است که مردم انتظار دارند آثار اسلام و مسلمین است خانه پیامبر جایگاه بسیار مقدسی است که مردم انتظار دارند آثار اسلام را در آنجا بالعیان مشاهده نمایند .

خداوند متعال در این آیات به خانواده پیامبر گوشزد می کند که شما مانند سایر زنان نیستید بلکه مسئولیت بزرگی را پذیرفته اید باید مواظب کارهایتان باشید زیرا کار بد شما عذابش دو چندان است و کارهای نیک شما نیز پاداش دو برابر دارد . شما وابسته به پیامبر و اهل بیت نبوت هستید شؤون این بیت را حفظ کنید در رعایت تقوا و حجاب اسلامی کوشا باشید و مانند زنان جاهلیت در کوچه و بازار تظاهر و خود نمائی نکنید و حتی مواظب طرز سخن گفتن خود باشید از دستورات خدا و پیامبر اطاعت کنید و به آیات و احادیثی که در خانه شما تلاوت می شود توجه داشته باشید . در بیت شما سخن از ایمان ، تقوا ، معنویت ، مواسات ، ایثار ، فداکاری، بی ارزش بودن زرو زیور دنیا و عدالتخواهی به میان می آید . مبدا زندگی داخلی و رفتار شما برخلاف گفتارتان باشد . اگر به مسئولیت خطیر خود عمل کردید لیاقت دارید که

اهل البیت باشید و اگر در انجام مسئولیت خود کوتاهی کردید لیاقت آن را ندارید که از اهل البیت باشید گرچه در این خانه زندگی کنید و همسر یا فرزند تنی پیامبر باشید .

البته هرکسی لیاقت احراز چنین مقامی را ندارد در این بین تنها حضرت زهرا سلام الله علیها بود که بر طبق خواسته رسول خدا عمل می کرد و حقاً فرزند شایسته ولایت پیامبر بود و به همین جهت پیامبر اکرم درباره اش فرمود: دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشته و آینده است وقتی در محراب مشغول عبادت می شود هفتار هزار فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند ای فاطمه خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری دارد .

باز هم پیامبر درباره اش فرمود : ایمان به خدا آن چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از هر چیزی فارغ می سازد و می فرمود: وقتی فاطمه در محراب خود مشغول عبادت می شود نور او برای فرشتگان می درخشید و خدا به ملائکه می گوید : بنده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می باشد .

اسماء می گوید روزی خدمت فاطمه علیها السلام بودم که پیامبر اکرم (ص) وارد شد.

گردن بندی از طلا در گردن فاطمه دید فرمود : دخترم به سخن مردم که می گویند : فاطمه دختر محمد مغرور نشو در حالیکه لباس ستمکاران را در برداشته باشی . زهرا فوراً گردن بند را بیرون آورد و فروخت و از پولش بنده ای را خرید و آزاد نمود پیغمبر اکرم از عمل زهرا خشنود شد .

شما در فصول گذشته همین کتاب با مقام علمی حضرت زهرا و جدیتش در ترویج علوم و با مقام عبودیت و حضور قلب آن حضرت و کوشش او در عبادت و با زندگی سخت و تحمل دشواری ها و ایثارگری های آن جناب آشنا شدید و نیازی به تکرار نیست در اثر همین مزیت ها بود که مورد تکریم و احترام و محبت فوق العاده رسول خدا قرار می گرفت و لیاقت فرزندگی را بدست آورد و اهل البیت شد .

زندگی سخت فاطمه و علی (ع)

یک وقت زندگی به قدری بر علی (ع) سخت شد که فاطمه خدمت پدر بزرگوارش مشرف شد درب خانه را کوفت پیغمبر به ام ایمن فرمود: گویا دخترم زهرا باشد. در را باز کن ببین کیست. وقتی که در را باز کرد فاطمه داخل شد سلام داد و خدمت پدر نشست رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه جان تو هیچگاه این موقع به منزل ما نمی آمدی اکنون چه شده است؟ عرض کرد: یا رسول الله غذای ملائکه چیست؟ فرمود: حمد خدا.

عرض کرد: پدرجان پس غذای ما چیست؟

فرمود: به خدا سوگند اینک مدت یک ماه است که در خانه آل محمد آتش روشن نشده است. نور دیده ام بیا تا پنج کلمه ای که جبرئیل به من تعلیم داده به تو یاد دهم بگو یا رب الاولین و الاخرین یا ذالقومه المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین. حضرت زهرا دعا را یاد گرفت و به خانه برگشت. حضرت علی پرسید: کجا بودی؟

جواب داد: برای طلب دنیا رفتم ولی برای آخرت دستور گرفتم. فرمود: امروز بهترین روزت بود.

روزی پیغمبر (ص) از فاطمه عیادت کرد و احوالش را پرسید عرض کرد پدرجان مریض هستم و بدتر از آن چیزی نداریم بخوریم. فرمود: آیا برایت کافی نیست که بزرگ زنان جهان باشی.

امام صادق (ع) می فرماید: یک روز فاطمه (ع) خدمت رسول خدا عرض کرد: علی (ع) هرچه دارد در بین فقرا تقسیم می کند.

فرمود فاطمه جان! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی. زیرا غضب علی (ع) غضب من و غضب من غضب خداست.

اسماء بنت عمیس می گوید : روزی رسول خدا (ص) به منزل فاطمه تشریف برد دید حسن و حسین (ع) منزل نیستند احوالشان را پرسید عرض کرد :

امروز در خانه ما چیزی برای خوردن وجود نداشت . علی (ع) وقتی خواست بیرون برود فرمود : حسن و حسین (ع) را با خودم بیرون ببرم مبادا گریه کنند و از تو مطالبه غذا نمایند . آنان را برداشت و رفت نزد فلان شخص یهودی . رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود حسن و حسین (ع) را مشغول بازی دید مقداری خرما نیز در نزدشان بود به علی فرمود قبل از اینکه هوا گرم شود حسن و حسین (ع) را به خانه بر نمی گردانی ؟ عرض کرد : یا رسول الله وقتی از خانه خارج شدم غذایی در خانه نداشتیم صبر کنید تا قدری خرما برای فاطمه تهیه کنم من با این یهودی قرار گذاشته ام در مقابل هر دل و آب یک دانه خرما بگیریم . وقتی قدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسین (ع) را برداشت و به منزل برگشت .

روزی پیغمبر (ص) بر فاطمه وارد شد دید گردن بندی بر گردنش بسته است از او اعراض کرد فاطمه (ع) علت اعراض پدر را دریافت . گردن بند را بار کرد و خدمت پیغمبر تقدیم نمود . آن حضرت فرمود : فاطمه جان تو از من هستی بعداً شخص درمانده ای رسید رسول خدا گردن بند را به او عطا کرد و فرمود هر کس خون ما را بریزد و مرا درباره اهل بیتم اذیت کند خدا بر او غضب خواهد کرد .

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید عادت پیغمبر چنان بود که وقتی آهنگ سفر می نمود با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه (ع) بود . و چون از سفر مراجعت می نمود اول به دیدار او می شتافت در یکی از سفرها وقتی به خانه فاطمه وارد شد مشاهده کرد که دستبند نقره ای برای حسن و حسین (علیهما السلام) تهیه کرده و پرده ای بر در آویخته است . پس قدری خیره خیره به آنها نگاه کرده و برخلاف همیشه درخانه زهرا توقف نکرد و فوراً برگشت فاطمه غمگین شد و علت قضیه را دریافت پرده را برداشت و دستبند را از دست حسن و حسین علیهما السلام باز کرد و بوسیله آنها خدمت رسول خدا فرستاد پیغمبر دو نور دیده اش را نوازش نمود و دستبند ها را در بین فقرائی که در مسجد سکونت داشتند تقسیم نمود و پرده را

قطعه قطعه کرد و به چند نفر عریان داد که ستر عورت کنند . سپس فرمود: خدا رحمت کند فاطمه علیهما السلام را و از لباس های بهشتی به او بپوشاند و از زینت های بهشتی به او بدهد .

عمران بن حصین می گوید : یک روز در خدمت رسول خدا بودم که فاطمه علیها السلام وارد شد . وقتی چشم آن حضرت به صورت دخترش افتاد که از شدت گرسنگی زرد شده است و آثاری از خون در آن دیده نمی شود او را نزد خویش خواند و دست مبارکش را بر سینه آن جناب گذاشت و گفت : ای خدایی که گرسنه ها را سیر می کنی و درماندگان را بالا میبری فاطمه دختر محمد (ص) را گرسنه مدار .

عمران می گوید به برکت دعای پیغمبر زردی صورت زهرا بر طرف شد و آثار خون در صورتش هویدا گشت .

دعوت عملی

به شهادت تاریخ و روایات اهل بیت زندگی شخصی اول اسلام یعنی پیغمبر اسلام و زندگی شخص دوم اسلام یعنی علی بن ابی طالب و زندگی بانوی اول اسلام یعنی فاطمه زهرا در کمال سادگی بلکه در نهایت سختی و مشقت برگزار می شد این موضوع چندان تعجبی ندارد زیرا در آن عرصه عمومی مسلمانان خوب نبود .

اکثر مسلمین از فقرا و محرومین اجتماع بودند . عده ای هم که تا حدی وضعشان بد نبود از ترس دشمنان ناچار شدند خانه و زندگیشان را در مکه رها کنند و به مدینه هجرت نمایند در مدینه هم اکثریت با فقرا بود و معدودی هم که وضعشان تا حدی خوب بود ناچار بودند در مورد مسلمانانی که از مکه بدانجا هجرت نموده بودند مواسات بعمل آورند و تا سرحد قدرت به آنان کمک و مساعدت کنند . از طرف دیگر آن زمان موقع بحرانی اسلام بود مسلمین پیوسته بسیج عمومی می شدند و دائماً در حال آماده باش بودند و اکثر اوقات را به جنگ و دفاع مشغول بودند به همین علت نمی توانستند اوضاع اقتصادی خودشان را تقویت کنند برای پیغمبر اکرم و علی و فاطمه علیهم السلام نیز امکان نداشت و سزاوار هم نبود که برای خودشان زندگی خوبی فراهم سازند و با فقرا و بیچارگان مواسات نکنند گرچه پیغمبر اکرم و علی علیهما السلام کار می کردند و از همین راه عوائد مشروعی داشتند و در غنائم جنگی نی سهمیم بودند و می توانستند تا حدی خوب زندگی کنند اما مگر امکان داشت که پیغمبر اکرم

و داماد و دخترش سیربخوابند ولی فقرای مدینه از گرسنگی فریادشان بلند باشد؟ مگر سزاوار بود دختر پیغمبر بر در اطاقش پرده بیفکند ولی گروهی از مسلمین ساتر عورت نداشته باشند؟ مگر می شد که حسن و حسین علیهما السلام دستبند نقره داشته باشند ولی صدای ناله اطفال گرسنه مسلمین بلند باشد؟

اصولاً اگر شخص اول اسلام و اهل بیت گرامیش با سایر مسلمین مواسات نداشتند آیا ممکن بود توده مستضعف مسلمین صدر اسلام که بخوبی معنای پیغمبری و وحی را درک نمی کردند و عقلشان در چشمشان قرارداشت حاضر شوند در میدان جهاد و فداکاری سربازی کنند و جانشان را در راه هدف مقدس نبی گرامی فدا سازند؟ اصولاً یکی از علل عمده پیشرفت اسلام و نفوذ معنوی رسول خدا همین بود که هرچه را از آن حضرت می شنیدند نمونه عملی آنرا در گفتار و رفتار و زندگی او و خانواده اش مشاهده می کردند و بوسیله دعوت عملی مردم را به سوی اسلام و جانبازی هدایت می فرمود اما

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پدر

پیغمبر اکرم (ص) در سال دهم هجری عموم مسلمانان را به حج دعوت نمود و برای آخرین بار ه مکه مشرف شد اعمال و مراسم حج را به مسلمانان یاد داد هنگام مراجعت وقتی به غدیر خم رسید توقف نمود مسلمانان را جمع کرد آنگاه برفراز منبر بالا رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام را به جانشینی و خلافت نصب کرد سپس مسلمانان با حضرت علی بیعت کردند و به بلادشان مراجعت نمودند . رسول خدا نیز به مدینه برگشت بعد از مراجعت از سفر حال آن حضرت دگرگون بود و از احوال و حرکاتش معلوم می شد که مهیای مرگ است گاه و بیگاه و به هر مناسبت درباره اهل بیتش سفارش می کرد گاهی به قبرستان بقیع می رفت و برای مردگان طلب مغفرت می نمود .

فاطمه علیها السلام بعد از حجه الوداع در خواب دید قرآنی در دست دارد و می خواند ناگاه قرآن از دستش بیفتاد و مفقود شد و حشت زده بلند شد و خوابش را برای پدر نقل کرد .

رسول خدا (ص) فرمود: نور دیده ام! من آن قرآنم که در خواب دیدی به همین زودی از نظرها ناپدید می شوم.

کم کم آثار کسالت بر بدن رسول خدا ظاهر شد لشگری را به فر ماندهی اسامه ترتیب داد و فرمود باید به سوی کشور روم حرکت کنید افراد معینی را بالخصوص نام برد و فرمود باید در این جنگ شرکت نمایید منظورش این بود که منافقین از مدینه بیرون روند و موضوع خلافت علی (ع) از کارشکنی و مخالفت آنان در امان باشد.

بیماری رسول خدا شدت یافت و در خانه بستری شد بیماری پیغمبر (ص) فاطمه را در وحشت و اضطراب انداخت گاهی به صورت زرد و رنگ پریده پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت گاهی برای سلامتی پدر دعا می کرد خدایا پدرم با هزاران رنج و مشقت نهال اسلام را در زمین نشانده تازه بارور شده و آثار فتح و پیروزی نمایان می شود امیدوار بودم بواسطه پدرم دین سلام غالب گردد کفرو بت پرستی و ظلم و ستم از بین برود اما افسوس که حال پدرم خوب نیست خدایا شفای آن حضرت را از تو می خواهم.

حال رسول خدا سخت تر شد و از شدت بیماری بیهوش گشت هنگامی که بیهوش آمد دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشگر اسامه شرکت کنند تخلف نموده اند فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشگر اسامه شرکت کنید؟ هریک از آنان در پاسخ پیغمبر عذرو بهانه ای تراشید ولی رسول خدا (ص) از تصمیم و هدف آنان اطلاع داشت و می دانست که برای گرفتن خلافت در مدینه مانده اند.

پیغمبر (ص) فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم بعضی از حاضرین خواستند به دستور آن حضرت عمل کنند ولی عمر مانع شد و گفت این مرد هذیان می گوید و بیماری براو غالب شده است.

حضرت زهرا این حوادث را تماشا می کرد و غم و اندوهش زیادتر می شد پیش خود می گفت ا زهم اکنون آثار نفاق و دورویی مردم ظاهر شد کارهای پدرم از وحی الهی سرچشمه می گیرد و جز مصالح و منافع ملت منظوری ندارد پس چرا از دستوراتش سرپیچی می کنند؟ گویا آینده خطر ناکی در پیش باشد گویا تصمیم گرفته اند زحمات پدرم را پایمال کنند!

خنده شگفت انگیز

حال رسول خدا (ص) بدتر شد سرش را در دامن حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت . زهرا علیها السلام به صورت نازنین پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود : آه به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد و داد رس یتیمان و پناه بیوه زنان بود صدای ناله زهرا به گوش رسول خدا رسید دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم ایمن آیه را بخوان .
و مامحمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم.

از مرگ چاره ای نیست چنانکه پیغمبران مردند من نیز خواهم مرد اما چرا ملت هدف مرا تعقیب نمی کنند و قصد سقوط و عقب نشینی دارند ؟ از شنیدن این سخن گریه حضرت زهرا شدیدتر شد رسول خدا (ص) از احوال پریشان و چشم گریان دختر عزیزش منقلب شد خواست او را تسلی دهد اما مگر به آسانی می توان او را آرام نمود ناگاه فکری به خاطرش رسید به فاطمه اشاره کرد نزدیک بیا وقتی صورتش را نزدیک پدر برد آن حضرت رازی در گوش او گفت حاضرین دیدند صورت فاطمه علیها السلام برافروخته شد و در همان حال ناراحتی تبسم کرد از این تبسم نا بهنگام تعجب نمودند علت خنده را از خودش پرسیدند فرمود : تا پدرم زنده است رازش را فاش نمی کنم .

اما بعد از مرگ پدر آشکار ساخت و گفت پدرم در گوش من فرمود: فاطمه جان ! مرگ تو نیز نزدیک است تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد .

انس می گوید : هنگامیکه پیغمبر (ص) مریض بود فاطمه علیها السلام دست حسن و حسین را گرفت و به منزل پدر آمد خودش را روی بدن آن حضرت افکند و سینه اش را به سینه او چسباند و شروع به گریه نمود پیغمبر اکرم فرمود فاطمه جان گریه نکن و در مرگ من صورت مخراش گیسوان پریشان نکن و اوایلا مگو مجلس گریه و نوحه ســـــرایبی بـــــرایم برپا نســـــاز.
سپس اشک رسول خدا جاری شد و فرمود : خدایا اهل بیتم را به تو و مؤمنین می سپارم .

بازگو کردن اسرار

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم (ص) در آخرین شب زندگی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و درب خانه را بست و با آنان خلوت کرد فاطمه را به نزد خویش خواند و مدت زیادی در گوشش سخن گفت چون مذاکره آنان بطول انجامید علی و حسن و حسین علیهم السلام خارج شدند و دم درب ایستاده بودند زنان پیغمبر به علی و حسن و حسین نگاه می کردند عایشه به علی علیهم السلام عرض کرد چرا پیغمبر در این هنگام ترا بیرون کرد و با فاطمه خلوت نمود؟

فرمود: می دانم پیغمبر به چه منظوری با دخترش خلوت کرده و چه رازی به او می گوید او درباره کارهای تو و پدرت و رفقاییش صحبت می کند عایشه ساکت شد.

حضرت علی می فرماید: طولی نکشید که فاطمه علیها السلام مرا صدا زد وقتی داخل شدم دیدم حال رسول خدا (ص) بسیار خطرناک است نتوانستم از گریه خودداری نمایم فرمود: یا علی چرا گریه می کنی؟ هنگام فراق و جدایی فرا رسیده تو را به خدا می سپارم و به سوی پروردگار جهان می شتابم گریه و غم و اندوه من برای تو و دخترم زهرا است زیرا مردم تصمیم گرفته اند حقوق شما را پایمال نمایند و بر شما ستم کنند شما را بخدا می سپارم. خداهم ودیعه مرا پذیرفته است یا علی اسراری را به فاطمه گفتم او هم به تو خواهد گفت به دستورات من عمل کن و بدان که فاطمه راستگو است. سپس فاطمه علیهم السلام را در بغل گرفت سرش را بوسید و فرمود فاطمه جان پدرت به قربانت.

صدای گریه زهرا بلند شد پیغمبر (ص) فرمود: خدا انتقام تو را از ستمکاران می ستاند و برای غضب تو غضب می کند وای بر ستمکاران، وای بر ستمکاران وای بر ستمکاران سپس شروع بگریستن نمود.

حضرت علی (ع) می فرماید: اشک رسول خدا مانند باران جاری شد و محاسن شریفش را تر کرد در حالی که از فاطمه جدا نمی شد و سرمبارکش روی سینه من قرار داشت و حسن و حسین پاهایش را می بوسیدند و بلند بلند گریه می کردند

صدای گریه ملائکه را می شنیدم و بطور حتم جبرئیل در یک چنین موقع حساسی رسول خدا را تنها نگذاشته است فاطمه زهرا طوری می گریست که زمین و آسمان برایش می گریستند سپس پیغمبر (ص) فرمود: فاطمه جان خدا خلیفه من است بر شما و او بهترین خلیفه است عزیزم گریه نکن زیرا گریه تو عرش خدا و ملائکه و زمین آسمان را به گریه انداخته است . به خدا سوگند ! تا من داخل بهشت نشوم کسی داخل آن نخواهد شد و تو نخستین کسی هستی که بعد از من با لباسهای زیبا داخل بهشت می شوی کرامت پروردگار جهان گوارایت باد به خدا قسم تو بزرگ زنان بهشت هستی . به خدا سوگند دوزخ چنان فریاد می کشد که از صدایش ملائکه و پیمبران صیحه می زنند از جانب پروردگار عالم به او خطاب می شود ساکت باش تا فاطمه دختر محمد (ص) به سوی بهشت برود به خدا سوگند در حالی که حسن در طرف راست و حسین در طرف چپ تو حرکت می کنند داخل بهشت خواهی شد و از طبقات عالی آن بر اوضاع محشر نظارت خواهی نمود در حالیکه پرچم حمد در دست علی (علیه السلام) قرار دارد به خدا سوگند در آن هنگام حق تو را از دشمنان مطالبه خواهم نمود در آن هنگام اشخاصی که حق تو را غصب نمودند و دوستی تو را قطع کرده اند پشیمان خواهند شد هرچه بگویم : خدایا بداد امت من برس در جواب گفته می شود : بعد از تو قوانین و دستورات را تبدیل نمودند و مستوجب آتش دوزخ گشتند .

فاطمه علیها السلام در آستانه مرگ

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پدر بزرگوارش چند ماهی بیشتر زندگی نکرد در همان مدت کوتاه بقدری گریه کرد که او را یکی از بکائین زیاد گریه کنندگان شمردند هیچگاه خندان دیده نشد گریه های زهرا علل و عوامل متعددی داشت مهمترین چیزی که روح حساس و غیور بانوی بزرگ اسلام متعددی داشت مهمترین چیزی که روح حساس و غیور بانوی بزرگ اسلام را ناراحت می ساخت این بود که می دید ملت جوان اسلام از مسیر حقیقی و طریق مستقیم دیانت منحرف شده در راهی افتاده که پراکندگی و بد بختی از نتایج حتمی آنست .

حضرت زهرا چون پیشرفت های سریع اسلام را دیده بود انتظار داشت که به همان منوال پیشرفت کند و در مدت کوتاهی کفر و بت پرستی را از بین ببرد و دستگاه ظلم و بیداد گری را برچیند . ولی با پیش آمد غیر مترقب غصب خلافت کاخ امیدش یک مرتبه درهم فروریخت .

روزی ام سلمه بر فاطمه علیها السلام وارد شد عرض کرد : ای دختر رسول خدا شب را چگونه صبح کردی ؟ فرمود با غم و اندوه گذراندم پدرم را از دست داده ام خلافت شوهرم غصب شده و بر خلافت دستور خدا و رسول امامت را از او گرفتند زیرا از علی علیه السلام کینه داشتند چون پدرانشان را در جنگ بدر و احد کشته بود .

علی (ع) می فرماید : فاطمه (س) روزی پیراهن پدرش را از من خواست . وقتی پیراهن را به او دادم بوئید و بوسید و گریست تا بیحال شد . وقتی چنین پیراهن را از او مخفی نمودم .

روایت شده وقتی رسول خدا از دنیا رفت ، بلال مؤذن مخصوص آن حضرت دیگر اذان نگفت . روزی فاطمه پیغام فرستاد : آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم . بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد . گفت : الله اکبر ، الله اکبر . فاطمه به یاد روزگار پدر افتاد ، نتوانست از گریه خود داری کند .

فاطمه در بستر بیماری

امام صادق (ع) فرمود : در اثر ضرباتی که قنفذ بر پیکر نازنین زهرا وارد ساخت سقط جنین کرد و بدان علت یوسته رنجور و ضعیف می گشت تا اینکه رسماً بستری شد و در خانه خوابید و امیرالمؤمنین و اسماء بنت عمیس از آن حضرت پرستاری می نمودند .

یک روز گروهی از زنان مهاجر و انصار به عیادتش رفتند عرض کردند : ای دختر رسول خدا حال شما چطور است ؟ فرمود : به خدا سوگند ! به دنیای شما علاقه ندارم ، از مردانتان دلگیرم ، بعد از اینکه امتحان شان کردم بدورشان افکندم و از دستشان ملول و مکدر هستم . اف بر عقیده سست و رأی متزلزل و سستی و بی حالی آنها .

اندوه فراوان علت رنجوری و ناتوانی روز افزون زهرا تنها بیماری نبود ، بلکه افکار و غم و غصه های فراوان ، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می داد . گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر در سر داشت ، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می آورد . آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می داد و روز به روز رنجورتر و ضعیف تر می شد .

وصیت فاطمه

بیماری زهرا در حدود چهل روز طول کشید ولی روز به روز حالش سخت تر می شد و کسالتش شدت می یافت . یک روز به علی گفت : پسر عموی مهربان، آثار وعلائم مرگ را در خودم مشاهده می نمایم . گمان می کنم عنقریب به پدرم ملحق گردم ، می خواهم وصیت کنم . علی در کنار بستر فاطمه نشست و اطاق را خلوت کردند . فرمود : ای دختر پیغمبر به هر چه دلت می خواهد وصیت کن و یقین داشته باش که به وصیت تو عمل خواهیم کرد .

حضرت زهرا در این مذاکره کوتاه برنامه دوران زندگی زناشویی خویش را در چند جمله مختصر خلاصه کرد : مقام صداقت و پاکدامنی و اطاعت از شوهر را به یاد همسرش آورد . علی (ع) نیز از زحمات و موقعیت علمی و پرهیزکاری و صداقت و درستی همسر عزیزش تقدیر کرد . مهر و علاقه بی پایانش را نسبت به او ابراز داشت .

فاطمه به موضوعات زیر وصیت نمود:

۱- ای پسر عمو ! مردها بدون زن نمی توانند زندگی کنند ، شما نیز ناچارید زن بگیرید . خواهشمندم بعد از من ، با امامه دختر خواهرم ازدواج کن ، زیرا نسبت به اطفال من مهربان است .

۲- فرزندانم یتیم می شوند با آنان مدارا کن .

۳- برای من تابوتی تهیه کن که در موقع حمل جنازه ، بدنم پیدا نباشد . و طرز ساختمانش چنین و چنان باشد .

۴- مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار .

۵- به هر یک از زنان رسول خدا دوازده وقیه بده .

۶- به هر یک از زنان بنی هاشم دوازده وقیه بده .

۷- به امامه دختر خواهرم نیز چیزی بده .

در مورد تاریخ وفات وقبر فاطمه

مجلسی در کتاب بحارالانوار از فضه کنیز زهرا و از کتاب روضه الواعظین و از ابن عباس روایت نموده که گفته اند زهرا بعد از پدر چهل روز زندگی کرد . و در همان کتاب به نقل از امام محمد باقر می گوید: شش ماه بعد از وفات پدر زندگی کرد .

ابن شهر آشوب در مناقب قول به چهار ماه را حکایت کرده است .

امام محمد باقر می فرمایند : نود و پنج روز بعد از مرگ پدر زندگی کرد . مجلسی در بحار قول به دو ماه و هشت ماه و صد روز حکایت کرده و قولهای دیگری که در این باره آمده است .

قبر فاطمه بعضی گفته اند در روضه رسول خدا مدفون است . مجلسی از ابن بابویه نقل کرده که فرمود: نزد من به صحت رسیده که فاطمه را در خانه اش دفن کرده اند .

صاحب کشف الغمه می نویسد : مشهور آنست که فاطمه را در بقیع دفن کردند . ابن جوزی می نویسد : بعضی گفته اند که زهرا در کنار خانه عقیل مدفون شده است . در بین این احتمالات احتمالات اولیه درست است .